

هر که در این کشف خود بند  
 و کمان چشم جرم بود  
 از عین دیدار کشف بود  
 پس خرم بر رخ علم بود  
 قرین نظم کار نهادم کلام

بهر کس شرف است  
 بعضی از این کس  
 کما علی شوق دینها نو  
 ساقی زانکه از اول  
 مسلک المقتین فادام

بهر کس شرف است  
 که ز غایت بغل غایت  
 بیعت با آن روح  
 تا بقدر مجال خورشید  
 حکم خود بر کار  
 بیست از بعضی عین  
 آنقدر داند از سوال  
 دو کشته از حکمت کبر  
 و عقیده نوبت سواد  
 آنچه در آن کتاب بود  
 و خلاص بود علی التبع  
 بهر فصل راهی است  
 در تمام سببین بیطن  
 گوش کن مرتزقین  
 بنود و دانش ای  
 به این زمین از  
 بهت و طفل اهل  
 تا به ماد در بند  
 باره می کند صوم  
 اندرین مسئله تو قائل  
 گفت

گفت از این کس  
 صحیح قول آن بود  
 چون قیامت که روز  
 رخ ماه در بر آوازه  
 بار و دیگر جمل مقصود  
 نامه آید و اونی اعمال  
 و سخن از سخن رو شد  
 حجت حق جسم جان  
 در جهان خلاقی نبود  
 یعنی غایب مصلو  
 یعنی غایب مصلو  
 گفت یک حلقه زان  
 که یک حلقه است  
 کرده پیش خوار روی  
 روز رخ بود تر از  
 شود و اعمال بنده  
 عوض بر حق بود بنده  
 عمارت کرده است  
 یک ملا می آید  
 حوض در وقت  
 آن هر طریقه صدمه  
 تا او در رخ بر آید

بیت با این سوال  
 این کس از الهام  
 فتح آفرین بود  
 کرد سوار بر این  
 بهت بر حق بود  
 بهما شخص المقات  
 حجت عالی کمان  
 از ضا و ندادن  
 باز آید ندر  
 بهر آید از  
 که کجا خجالت  
 هر که آید از  
 طبعش همه  
 ترازو که  
 بنده را هم  
 نیست بهر  
 است باکی  
 در بیست  
 بشد از  
 مؤمنان را

بیت با این سوال  
 این کس از الهام  
 فتح آفرین بود  
 کرد سوار بر این  
 بهت بر حق بود  
 بهما شخص المقات  
 حجت عالی کمان  
 از ضا و ندادن  
 باز آید ندر  
 بهر آید از  
 که کجا خجالت  
 هر که آید از  
 طبعش همه  
 ترازو که  
 بنده را هم  
 نیست بهر  
 است باکی  
 در بیست  
 بشد از  
 مؤمنان را

